

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: توماس روپر
فرستنده: نسترن نصرتی
۱۳ اکتوبر ۲۰۲۲

امید به سقوط پوتین نشان دهنده بی اطلاعی غرب از روسیه است.



در غرب، سیاستمداران بیشتری خواستار سرنگونی پوتین هستند. این نشان می‌دهد که غرب چقدر از روسیه امروز بی اطلاع است، زیرا بدون پوتین، روسیه حتی بیشتر از امروز ضد غربی خواهد بود. در غرب هر روز شنیده می‌شود که نباید با روسیه تحت رهبری پوتین مذاکره کرد. این درخواستی آشکار برای تغییر رژیم در روسیه است. با این حال، این خواسته رسانه‌ها و سیاستمداران غربی نشان می‌دهد که آنها مطلقاً چیزی از روسیه نمی‌دانند.

انقلاب رنگی در روسیه؟

ظاهراً کسانی که خواهان عدم مذاکره با روسیه در زمان پوتین هستند حرفشان را می‌توان اینگونه فهمید که آنها خواهان یک انقلاب رنگی مانند میدان اوکراین در روسیه هستند. این نمایندگان غرب یک چیز را اشتباه ارزیابی می‌کنند:

مدل دموکراسی غربی در اکثریت قریب به اتفاق جامعه روسیه، از شهرت بدی برخوردار است. روس‌ها توانستند «دموکراسی غربی» را در دهه ۱۹۹۰ تجربه کنند و این احتمالاً تاریکترین دوران قرن بیستم برای روسیه بود. در آن زمان در روسیه بی قانونی وجود داشت، استبداد پولیس مبتنی بر فساد و نهادهای دولتی عملاً سقوط کرده بودند. غرب به جای این که در آن دوران کاری علیه این وضعیت اسفناک انجام دهد، از این روسیه در هم شکسته به عنوان

یک «شریک» استقبال کرده است، در حالی که مردم در آن دوران در همه سطوح فقیر شده و در معرض حملات خودسرانه دستگاه های قدرت قرار گرفته بودند.

حقوق ها، که در هر صورت بسیار پائین بود، اغلب ماه ها پرداخت نمی شد و برای مثال تماس با ادارات دولتی برای گزارش یک سرقت، و پیگیری جرایم، بی معنی بود.

البته نسل جوانی در روسیه وجود دارد که این را به خاطر نمی آورد و به همین دلیل پذیرای تبلیغات غرب در مورد دموکراسی و رفاه فرضی است.

اما این یک اقلیت است، زیرا اکثریت دهه ۹۰ را به یاد می آورند و با نگاهی به اوکراین ظاهراً دموکراتیک پس از میدان ۲۰۱۴، دیدند که، آن «دموکراسی غربی»، زمانی که در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق ساخته شد، منجر به شرایطی مانند روسیه در دهه ۱۹۹۰ شد. یا - به جنگ دونباس از زمان مایدان نگاه کنید - حتی بدتر هم خواهد شد.

در عین حال، همه در روسیه شاهد نمونه کریمه هستند که در سال ۲۰۱۴ با روسیه متحد شد و کاملاً واضح است که استاندارد زندگی در کریمه به طور قابل توجهی بالاتر از اوکراین است که قبل از آن شبه جزیره به آن تعلق داشت. به طور سنتی، دو شهر بزرگ روسیه، مسکو و سن پترزبورگ، انتقادی ترین شهرها نسبت به دولت روسیه هستند و مساعد برای پذیرفتن تبلیغات غربی بوده اند.

اما از سوی دیگر، در بقیه مناطق روسیه، روحیه ای در دفاع از دولت و وفاداری به روسیه وجود دارد. تنها تعداد معدودی از «کارشناسان خود خوانده غربی روسیه» که تا به حال به روسیه رفته اند، ظاهراً فریب آنچه را در مسکو تجربه کرده اند، می خورند و به این فرضیه تسلیم می شوند که یک کودتای مایدان اوکراینی در روسیه هم امکان پذیر است.

چرا یک انقلاب رنگی در روسیه غیر واقعی است؟

انقلاب های رنگی همیشه بر اساس یک اصل نسبتاً ساده کار می کنند. سازمان های غیردولتی غربی، مانند بنیادهای جامعه باز جورج سوروس یا بنیاد ملی دموکراسی، شبکه هایی را در کشور مربوطه راه اندازی کردند که آنها را تأمین مالی می کنند و به سازمان های غیردولتی وابسته می شوند و البته همیشه پول زیادی وسط است.

این شبکه ها در یک مقطع زمانی فعال می شوند و هواداران خود را به خیابان می آورند.

اگرچه آنها در کشور در اقلیت هستند، اما تصاویر اعتراضات بزرگ تصویر متفاوتی را ترسیم می کند.

سپس غرب که ظاهراً همیشه مشتاق «جنبش دموکراسی» است و تا جایی که می تواند از آن حمایت می کند. در غرب می دانند که چنین چیزی چگونه کار می کند، به هر حال، آنها اغلب خودشان آن را اجراء کرده اند. به عنوان مثال، در المان، برای مخالفان واقعی دولت غیرممکن است که در شهر چادرهای بزرگی در دروازه براندنبورگ برپا کنند و یک کمپ اعتراضی بزرگ را برای ماه ها در آنجا برپا کنند - آنها کاملاً بدون اجازه مقامات - در حالی که معترضان علیه پولیس خشونت هم به کار می برند. چنین چیزی در چند ساعت اول در غرب توسط نیروهای انتظامی جمع خواهد شد. مورد مایدان نیز چنین بود: «برخی از معترضان که در ابتداء کمتر از صد نفر بودند، در مایدان چادر برپا کردند و علی رغم دستورات رسمی، آنجا را ترک نکردند. اگر دولت در آن زمان در کیف صرفاً برای رعایت قانون فشار می آورد و به طور مداوم این نمایش را بلافاصله پایان می داد، احتمالاً مایدانی وجود نداشت، زیرا تظاهرکنندگان ده روز طول کشید تا اولین اعتراض بزرگ را در مایدان سازماندهی کنند.»

می توانید گاهشماری مایدان را در صد صفحه اول کتاب من در مورد بحران اوکراین بخوانید. دولت روسیه نیز بخوبی از رویکرد متخصصان تغییر رژیم غربی آگاه است. از این رو، مدتی پیش، روسیه تمام سازمان های غیردولتی غربی را که به سازماندهی چنین کودتاهائی معروف بودند، سرکوب و ممنوع کرد. کار با آنها و شرکت در سمینارهای آنها، که در آن تکنیک های تغییر رژیم آموزش داده می شود، اکنون در روسیه نیز مجازات دارد. بدون هماهنگی اعتراضات توسط سازمان های غیردولتی غربی، انقلاب های رنگی که در آن اقلیتی با صدای بلند و خشونت آمیز به صورت هماهنگ عمل می کنند، امکان پذیر نیست. و همانطور که المان به جای تحمل یک اردوگاه اعتراضی غیرقانونی که هفته ها در مرکز برلین خواستار تغییر رژیم در المان بود، فوراً هرگونه تلاش برای تغییر رژیم را متوقف می کرد، روسیه نیز چنین تلاش هائی را در، نطفه خنثی می کند. بنابراین انقلاب رنگی در روسیه بعید است.

انتظار سرنگونی دولت و روی کار آوردن یک دولت طرفدار غرب که از سوی مردم در روسیه کاملاً غیرقابل تصور است، زیرا اکثریتی مردمی برای این موضوع در روسیه وجود ندارد. اکثریت روس ها نمی خواهند در یک سیستم غربی زندگی کنند و همین امر در مورد مسوولان و کارمندان وزارتخانه ها، آژانس ها و رسانه ها صدق می کند. این به هیچ وجه ارزیابی خود من نیست، این نتیجه بررسی هائی است که توسط یک مؤسسه غیر روسی توسط سال ها انجام شده است.

اکثریت روس ها نمی خواهند در یک سیستم سیاسی و اقتصادی به سبک غربی زندگی کنند. بر اساس آخرین نظرسنجی در مورد این موضوع، تنها ۲۴ درصد از روس ها خواهان زندگی در یک سیستم اقتصادی به سبک غربی بودند و حتی تنها ۱۶ درصد از روس ها خواهان زندگی در یک سیستم سیاسی به سبک غربی بودند، جزئیات نظرسنجی ها را می توان در اینجا یافت.

اگر فردا پوتین دیگر رئیس جمهور نباشد چه؟

من کتابم را در مورد پوتین به شدت توصیه می کنم آن را می توانید در [اینجا](#) بخوانید، لازم به تذکر است که من این کتاب را مدت ها قبل از تشدید تنشج فعلی نوشتم. در این کتاب می توان به وضوح دید که پوتین همیشه تا آخرین لحظه از مذاکره با غرب حمایت می کرد.

این واقعیت که پوتین اکنون دستور مداخله در اوکراین را داده است، باید سخت ترین تصمیم زندگی او بوده باشد. به هر حال، اگر هدف او این بود، پوتین می توانست در سال ۲۰۱۴ زمانی که ارتش اوکراین عملاً وجود نداشت، وارد اوکراین شود.

این درست همان چیزی است که این در روسیه پوتین را به آن متهم می کنند و در این مورد کوتاهی کرده است: او در طول سال ها بسیار مردم عمل کرده و با وجود این که ایالات متحده به طور یک جانبه معاهده را پس از معاهده با روسیه فسخ کرده است، روی مذاکره با غرب سرمایه گذاری کرده است.

غرب از این زمان برای تبدیل اوکراین به پل ارتباطی سیاسی و نظامی علیه روسیه استفاده کرد.

تندروهای روسیه درست می گویند که مذاکره طولانی مدت با غرب اشتباهی بود که فقط به غرب کمک کرد. صدای کسانی که خواستار موضعی سخت تر علیه غرب هستند در روسیه بلندتر می شود.

بنابراین، اگر آنچه بسیاری در غرب دوست دارند اتفاق بیفتد، یعنی پوتین از قدرت برکنار شود، احتمال زیادی وجود دارد که پوتین توسط رئیس‌جمهوری که مواضع بسیار سخت‌تری اتخاذ می‌کند و تمایل کمتری برای همکاری با غرب دارد، جایگزین شود.

پوتین دوره ریاست جمهوری خود را بیش از ۲۰ سال پیش با پیشنهاد همکاری بین روسیه و اروپا در سخنرانی خود در بوندستاگ آلمان آغاز کرد.

هدف او برای ۲۰ سال این بود: یک مشارکت اقتصادی و فرهنگی در قاره اوراسیا، از لیسبون تا ولادی وستوک. اخیراً، شاید یک یا دو سال پیش، سیاست ضدغربی اتحادیه اروپا باعث شد پوتین متوجه شود که این غیرواقعی است. این را در انتخاب کلمات او می توانید ببینید. در کتاب من در مورد پوتین، یکی اشاره می کند که او هرگز به اتحادیه اروپا یا اعضای آن حمله کلامی نکرد.

انتقاد بسیار صریح او همیشه متوجه ایالات متحده بود، زیرا پوتین امیدوار بود که یک اتحادیه اروپای قوی در نهایت بتواند از منافع خود دفاع کند و خود را از سلطه ایالات متحده رها کند.

بنابراین، او برای مدت طولانی تمام تلاش خود را کرد تا کسی را در اروپا ناراحت نکند. با این حال، یکی دو سال گذشته بالاخره نشان داد که در حال حاضر این یک توهم است که اتحادیه اروپا می تواند خود را از شر امر و نهی و دیکته های ایالات متحده رها کند.

از انتخاب کلمات پوتین متوجه می شوید که این تعبیر من درست است.

در حالی که پوتین ۲۰ سال است از «شریک های اروپائی» صحبت می کند، امروز او فقط از «رعیت ها» یا «ماهواره های» اروپائی امریکا صحبت می کند.

پوتین - و همراه با او دولت روسیه - دیگر اتحادیه اروپا و اعضای آن را بازیگران سیاست بین‌الملل نمی‌دانند، آنها اتحادیه اروپا را تنها به عنوان یک عامل جانشین، مستعمره ایالات متحده امریکا می‌بینند.

و همانطور که در قرن نوزدهم مذاکره با هند بی معنی بود زیرا تصمیمات هند در لندن گرفته می شد، مسکو دیگر هیچ فایده ای در صحبت با اتحادیه اروپا و اعضای آن نمی بیند، زیرا تصمیمات آنها در واشنگتن گرفته می شود.

بنابراین بسیار محتمل است که اگر پوتین به هر دلیلی ناگهان قدرت را از دست بدهد، کسی جایگزین او شود که موضع سخت تری در قبال غرب اتخاذ کند.

و به همین دلیل است که همه درخواست‌های غرب مبنی بر توقف مذاکره با روسیه تحت رهبری پوتین بیانگر جهل سیاسی است.

اگر غرب می خواست به راه حلی از طریق مذاکره با روسیه برسد، باید تا زمانی که پوتین رئیس جمهور روسیه است تلاش کند. بعد از آن کار بسیار دشوارتر خواهد بود.

تصمیم گیرندگان واقعی در غرب باید این را بدانند، به همین دلیل است که می توان تصور کرد که آنها خواهان راه حل مذاکره نیستند.

آنها می خواهند روسیه را به زانو درآورند، حتی اگر پوتین فردا دیگر رئیس جمهور نباشد. آنها نگران خود روسیه هستند، با منابع طبیعی آن، که شما می خواهید تحت کنترل درآورید، و با قدرت ژئوپلیتیکی آن، که می خواهید آن را بشکنید.

سیاستمدارانی که اکنون خواستار عدم مذاکره با پوتین هستند و روی تغییر قدرت در روسیه حساب می کنند، احمق های بسیار مفیدی برای تصمیم گیرندگان واقعی در سیاست غرب هستند. که فقط از روی ناآگاهی مطالبات خود را مطرح می کنند، زیرا اصلاً از وضعیت روسیه اطلاعی ندارند، اما خودشان قربانی تبلیغات غرب شده اند. که ادعا می کند روس ها مشتاق یک دموکراسی به سبک غربی هستند.

همانطور که نظرسنجی ها نشان می دهد، این مزخرف است، اما تعداد کمی از مردم در غرب، از جمله سیاستمداران، احتمالاً این را می دانند.

بنابراین غرب باید از حضور پوتین خوشحال باشد. بدون او، روسیه احتمالاً حتی بیشتر ضد غربی خواهد بود.